



سازمان

خاطرات مسئول پرونده‌های پرسنلی و عضو شورای رهبری سازمان منافقین

مریم سنجابی

سراب آزادی

خاطرات مسئول پرونده‌های پرسنلی
و عضو شورای رهبری سازمان منافقین

نویسنده: مریم سنجابی

فهرست

سخن ناشر

تشکله نویسنده

فصل اول

مرور وقایع سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰

- ۳۱ مروری مختصر بر رویه سازمان مجاهدین خلق از ابتدای انقلاب
۴۳ توهم مستمر و دستنیافتنی سازمان برای براندازی نظام
۴۴ ازدواج رجوی با دختر بنی صدر
۴۶ زمینه‌های حضور سازمان در عراق

فصل دوم

وقایع سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲

خروج از ایران در سال ۱۳۶۰ و تشکیل شورای به اصطلاح ملی

مقاومت

- ۵۱ وضعیت تشکیلات سازمان در خارج کشور و شورای ملی مقاومت
۵۴ خشونت، تنها راه مبارزه!
۵۵ اعلام انقلاب ایدئولوژیک درونی
۶۴ از دستگیری در خرداد ۱۳۶۰ تا پیوستن مجدد به سازمان در سال ۱۳۶۵

فصل سوم

انتقال رجوی و ثقل اعضای سازمان به عراق در سال ۱۳۶۵

و تشکیل ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش

- ۷۳ سال ۱۳۶۵ فراخوان به نیروها برای رفتن به عراق

- ۸۰ حضور در زندگی پادگانی و زمینه‌های جلوگیری از تفکر در سازمان
- ۸۶ تشکیل ارتش و تحلیل درونی سازمان
- ۸۹ پانسیون کودکان در شهر کرکوک
- ۹۱ تبلیغات دروغین سازمان برای ناظرین بیرونی و اعضا
- ۹۴ تمرکز نیروها در پادگان اشرف
- ۹۶ گزارشی مستند از کمپ اشرف
- ۱۰۴ ستاد پرسنلی
- ۱۰۴ فرهنگی
- ۱۰۵ ستاد امور تشکیلاتی
- ۱۰۶ تدوین جزوه و کتاب‌های آموزشی
- ۱۰۶ ستاد جنگ سیاسی (معروف به جی اس)
- ۱۰۷ مقر مرکزی مختص رجوی و مسئول اول سازمان به نام مقر سیمرغ
- ۱۰۹ مقر افسران و درجه‌داران عراقی واقع در شمال قرارگاه اشرف
- ۱۱۱ سوله‌ها و انبارهای تدارکاتی و نظامی و ذخایر سازمان
- ۱۱۱ مقر خراسان، شامل ستادهای اطلاعات و روابط سیاسی
- ۱۱۲ ستاد امنیت
- ۱۱۲ شاخه روابط عراق
- ۱۱۳ شاخه سیاسی
- ۱۱۳ ستاد اطلاعات نظامی
- ۱۱۳ محل شاخه تبلیغات
- ۱۱۴ یک نفر هم نتوانست از تنگه مرصاد عبور کند

فصل چهارم

اعلام انقلاب ایدئولوژیک درونی و اعلام بندهای مختلف

- ۱۳۹ آغاز انقلاب ایدئولوژیک درونی

- بند اول: از ازدواج تشکیلاتی تا طلاق ایدئولوژیکی ۱۴۰
- آغاز نگرانی‌ها برای معامله سازمان توسط صدام ۱۴۷
- انتفاضه شعبانیه و نقش آفرینی سازمان ۱۵۲
- مزد صدام به سازمان در ازای کشتار مردم عراق ۱۵۵
- تسخیر روانی افراد با ایجاد انگیزه‌های نظامی ۱۵۷
- برنامه‌ریزی رجوی جهت توجیه انحرافات جنسی و جنسیتی ۱۶۰
- «بند ب» محرمیت همگانی ۱۶۵
- «بند ج» و طلاق علی‌الدوام ۱۷۰
- سبک زندگی پادگانی با رویکرد فرقه‌گرایی ۱۷۷
- ضوابط جذب و عضویت ۱۸۰
- زدوبندهای نظامی و مالی رجوی با صدام در کنار فشار گسترده به نیروها ۱۸۳
- «بند د» هژمونی زنان ۱۸۶
- بازگشت تیم خرابکاری در مناطق مرزی ۱۹۳
- «بند ش» و برکناری کامل مردان از رأس امور سازمان ۱۹۴
- «بند ر» و توهم ریاست‌جمهوری مریم ۱۹۸
- فرستادن مریم رجوی به فرانسه ۲۰۲
- زندان‌های درونی سازمان ۲۰۸
- مانور سیمرغ ۲۱۱
- جذب هوادار در کنسرت‌های لس‌آنجلسی ۲۱۳
- داستان نفوذی و شکنجه تشکیلاتی اعضا ۲۱۷
- ماندانا بیدرنگ که بود؟ ۲۳۷
- «بند ف» و شکستن فردیت ۲۳۹
- انتخاب شهرزاد صدر به عنوان سومین مسئول اول سازمان ۲۴۶
- شهرزاد صدر حاج‌سید جوادی که بود؟ ۲۳۹
- نشست‌های حوض و زمینه‌سازی حکم اعدام برای جدانشدگان ۲۴۹

- ۲۶۰ ترندهای تشکیلاتی برای نگهداری اجباری افراد
- ۲۶۳ ادامه جلسات دیگ و شروع عملیات‌های انتحاری
- ۲۶۹ تلاش برای به راه انداختن جنگی دوباره بین ایران و عراق
- ۲۷۲ پول‌شویی سازمان، از بشکه‌های نفت صدام
- ۲۸۲ انتخاب مهوش سپهری به عنوان چهارمین مسئول اول و سرکوب شورای رهبری توسط وی
- ۲۸۹ کودکان میلشیا و بازگشت به عراق
- ۲۹۵ مرحله آمادگی برای سرنگونی «۷۷آ»
- ۲۹۶ نشست عملیات جاری روزانه
- ۲۹۷ جلسه درخواست برای عملیات انتحاری
- ۲۹۸ سال ۱۳۷۸ و مرحله «سین آ»
- ۲۹۹ انتخاب بهشته شادرو (تهمینه) به عنوان مسئول اول سازمان
- ۳۰۱ موج‌سواری ناکام در حوادث مقطعی درون ایران
- ۳۰۳ «بند لام» و رفتن به زیر مینیم
- ۳۰۶ قبرستان کمپ اشرف «قطعه مروارید»
- ۳۰۸ خودکشی و خودسوزی تنها راه خروج از سازمان
- ۳۱۱ خودکشی، برای اجباری کردن انتقاد مادر از فرزند
- ۳۱۲ «بند میم» و فرسایش دسته‌جمعی اعضا
- ۳۱۴ دمکراسی نوین رجوی و ولگردی سیاسی ممنوع
- ۳۱۷ جلسات محاکمه اعضای ناراضی توسط مسعود رجوی
- ۳۲۵ فهمیه اروانی نماد تناقض رفتاری سازمان
- ۳۳۱ انتخاب مژگان پارسایی به عنوان ششمین مسئول اول
- ۳۳۳ سال ۱۳۸۱ همراه با آخرین فشارها، تحولات جدید و روزنه‌های امید
- ۳۳۷ شرح به قتل رسیدن مهری موسوی و مینو فتحعلی توسط رجوی
- ۳۴۲ خودکشی زهرا فیض‌بخش

فهرست

حمله آمریکا به عراق و تحولات سازمان در سال ۱۳۸۲

ورود نیروهای آمریکایی به کمپ اشرف

بحران و شروع فروپاشی تشکیلات سازمان

- | | |
|-----|---|
| ۳۴۹ | وضعیت سازمان پیش از تجاوز آمریکا به عراق |
| ۳۵۱ | بررسی کاخ‌های شخصی رجوی و جغرافیای سازمان در عراق |
| ۳۵۳ | کاخ پارسیان (کاخ هزارویک شب) |
| ۳۵۷ | قرارگاه باقرزاده |
| ۳۵۸ | خانه‌ها و ویلاهای رجوی در بغداد |
| ۳۶۱ | قرارگاه بدیع‌زادگان |
| ۳۶۲ | رجوی و قرارگاه اشرف |
| ۳۶۴ | قرارگاه علوی |
| ۳۶۴ | مقر محمدآباد در منطقه کفری |
| ۳۶۵ | مقر فروغ یک در منطقه کربلا |
| ۳۶۶ | کاخ تکریت |
| ۳۶۶ | کاخ سامرا |
| ۳۶۹ | عدم کشش نیروها برای شرکت در جنگی دیگر |
| ۳۷۶ | آخرین محفل‌های ارتباطی رجوی با رژیم صدام |
| ۳۷۷ | نمایش سازمان برای آمریکایی‌ها یا خیانت به مردم ایران! |
| ۳۷۸ | نشست عاشورا و فرار مریم قجر به اروپا |
| ۳۸۲ | خروج از اشرف و استقرار در مناطق مرزی با بهانه حمله به ایران |
| ۳۸۳ | راه بسته اعضای سازمان برای خروج از عراق |
| ۳۹۰ | خلع سلاح، تسلیم و آغاز همکاری با نیروهای آمریکایی |
| ۴۰۳ | تلاش هراس‌انگیز سازمان برای جلوگیری از فرار افراد |

- ۴۰۴ خدمات عجیب سازمان برای آمریکایی‌ها
- ۴۰۷ کاهش فشار سازمان به نیروها برای جلوگیری از فرار
- ۴۰۹ تشکیل کمپ تیف توسط آمریکایی‌ها
- ۴۱۰ حوادث ناگفته از دستور خودسوزی به اعضا
- ۴۱۵ زمزمه‌های خروج از عراق
- ۴۱۶ خالی کردن انبارهای ارتش عراق پس از صدام
- ۴۱۷ تبانی با آمریکایی‌ها و نگهداری طولانی اعضا در عراق
- ۴۲۲ اقدامات تشکیلات برای جلوگیری از فرار نیروها از کمپ اشرف

فصل ششم

حضور خانواده‌ها در پشت درهای کمپ اشرف و

شروع روند تعطیلی کمپ اشرف و انتقال به کمپ لیبرتی

- ۴۲۷ دوستم عسل
- ۴۳۶ ملاقات با خانواده پس از ۱۷ سال
- ۴۴۵ بحران ساختار انسانی سازمان
- ۴۴۷ جذب رزمنده عراقی «RA» و «KA»
- ۴۴۹ گرداب سازوکار عضویت در سازمان
- ۴۵۵ انتخاب صدیقه حسینی به‌عنوان مسئول اول جدید
- ۴۵۷ تعهدهای بی‌فایده افراد برای ماندن در سازمان
- ۴۵۹ سیر صعودی فشار تشکیلات، علی‌رغم حضور آمریکایی‌ها
- ۴۶۳ خودسوزی برای رفع توطئه!
- ۴۶۵ تفاوت حضور نیروهای آمریکایی و دولت جدید عراق در اشرف
- ۴۶۷ کابوس جدید رجوی، حضور خانواده‌ها در پشت دیوارهای اشرف

فصل دهم

خروج نیروهای آمریکایی از کمپ اشرف و

تنش در روابط سران سازمان با نیروهای عراق

- ۴۷۳ آغاز تنش‌های سازمان با نیروهای عراقی
- ۴۷۵ دخالت‌های سازمان در امور داخلی عراق بعد از سقوط صدام
- ۴۸۱ ناگفته‌هایی از اقامت اجباری رجوی در کمپ اشرف
- ۴۸۸ از برگزاری نمایش در اشرف تا اعزام تیم‌های ترور به ایران
- ۴۹۲ سپر انسانی افراد برای امنیت رجوی و تبلیغات سازمان
- ۵۰۹ بسته شدن پادگان اشرف و آینده مبهم اعضا
- ۵۱۳ تغییر مسئول اول سازمان در شرایط بحرانی

فصل دهم

فرار و رهایی از فرقه رجوی

- ۵۱۹ فصل پایان ۲۴ سال اسیری در گروهک مجاهدین
- ۵۳۵ هتل مهاجر و ورود به دنیای جدید

پیوست

- ۵۴۳ متن منتشر نشده صحبت‌های رجوی قبل از عملیات مرصاد
- ۵۵۸ اصطلاحات رایج در تشکیلات سازمان مجاهدین

تصاویر و نقشه

سخن ناشر

در زندگی موجودی غیر از انسان، اشرف مخلوقات؛ و یا به تعبیری در هستی‌شناسی کل موجودات، مثلث ایده، انسان و محیط، تعامل معناداری پیدا نخواهند کرد. هر یک از این مفاهیم و اضلاع در یک تعامل هستی‌شناسانه ضمن اینکه به تنهایی می‌تواند سرمایه‌ای گران‌سنگ را برای دو دیگر تشکیل دهند؛ در یک ضریب هم‌افزا، متکی بر مبانی معرفتی، آمایش معناداری را مهندسی می‌کند که می‌توان غایت‌شناسی انسان حی متألّه در نماد و نمود و در شکل‌گیری نوعی مدنیت تمدنی را در قاب زیبایی نشان دهد.

مهندسی و مدیریت این مثلث ارتباط وثیقی با الزامی از غایت‌شناختی که شاکله منضبط، معنادار و قاعده‌مند مبتنی بر نظام احسن و فطری را دارا می‌باشد، دارد. انسان ثقل اکبر موجودات، با اتکا به اصل ایده (توحید خالص)، قرار است کنشی در خور تالیّ تلو وجود و در طول هرم هستی در محیط، به جای جمع کُتب به رفع حُجُب بپردازد و با تأسی

به نظام دانایی و معرفتی پیوندی عمیق و وثیق بین حیات معاشی و حیات معادی برقرار کند و النهایه با این کنش معرفتی، تمدنی درخور را مهندسی نماید. او قرار است تمدن را آمایش معنا در خَلق و خُلق در ناسوت، لاهوتی کند.

لیکن با نگاهی عبرت‌آموز به سیر تحولات جوامع انسانی اختلال و خیمی در این مثلث رخ می‌دهد که نظم و قاعده‌مندی این مثلث را که حضرت باری از باب «قاعده لطف» توسط پیامبران و اولیاء معصوم در زمین دنبال می‌کرد، توسط ضلع دیگر این مثلث (انسان) به کلی دگرگون می‌شود و انسان ناسوتی جای الوهیت را می‌گیرد. مسخ و التقاط و نفاق، گوساله سامری را به شکل بسیار مدرن یا شاید به عبارت دقیق، جاهلیت پست مدرن را در قالبی بزک کرده، سامان یافته و به شدت ریاضی‌گونه به تسخیر و تصرف جغرافیای ذهن، سپس روح و در پی آن بدن می‌پردازد.

لات، هُبَل و ... این بار در قالبی نوین در قامت سُکر؛ «هستی» (انسانیت) او را می‌رباید و در غار فرقه‌گرایی طوطی‌وار به مسلخ مسخ، نفاق، التقاط و بت‌خانه پوچ‌گرایی وامی‌نهد.

باند مسعود رجوی در سازمان منافقین (مجاهدین خلق) توانست در یک سیر سیستماتیک این جریان التقاطی را به فرقه‌ای بسیار مدرن و با کارکردهای تمام عیار فرقه‌ای سامان دهد.

شناخت چهارچوب‌ها و الگوهای مطالعه تحولات سیاسی و اجتماعی به ویژه احزاب در ایران با تأکید بر سازمان نفاق، سازمانی که به بت تبدیل شد، اهمیت بسیاری دارد. سازمان مجاهدین خلق تولید و خروجی تحولات سیاسی-اجتماعی دوران معاصر به‌ویژه قبل از انقلاب اسلامی است.

بررسی تحولات سازمان مجاهدین خلق به روش‌ها و مدل‌های مختلف از جمله کرونولوژیک، دانش‌محور، موضوع‌محور، بحران‌محور، جریان‌محور و شکاف‌محور بسیار ضروری است.

پدیده فرقه و باند رجوی در فرآیند تحول و تغییر و در بستر و منحنی پویا و با مفاهیمی از جمله تغییر، نظم، انقلاب، مبارزه علمی و ... نوعی هستی‌شناسی منحصر به فرد را به وجود آورد. به حدی که از جمله نیروهای مؤثر در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر قرار گرفت. لازم به ذکر است تحولات ایران معاصر تحت تأثیر حضور چهار نیرو قرار داشت:

۱- نیروی دین ۲- نیروی دولت و هیئت حاکمه ۳- نیروهای جدید (روشنفکران، نواندیشان و پروتستانیسم اسلامی و نهایتاً جریان التقاط) ۴- نیروهای بیگانه

این عوامل و این جریان‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی به شکل عمیق و جدی در مقاطع مختلف نسبت به یکدیگر از دو مسیر هم‌گرایی و واگرایی، محیط تعاملی خود را از یک سو و از سوی دیگر محیط درون‌متنی و سازمانی خود را متأثر ساخته و می‌سازند. برخی از پژوهشگران تاریخ معاصر ایران معتقدند که در ایران از زمان پهلوی اول و خاص پهلوی دوم درون تحولات جامعه ایرانی (با همه مختصات آن) تقابلی ایدئولوژیک (بسیار جدی) وجود داشته و همچنان جریان دارد و به تعبیری دیگر در مقابل ایدئولوژی اسلام ناب با مرام و مَشَرَب و مکتب حضرت امام خمینی (ره) ایدئولوژی رقیب از جمله آریاگرایی، ملی‌گرایی (جبهه ملی، نهضت آزادی، مارکسیسم و التقاط) صحنه نبرد ایدئولوژیک را به سمت و سویی برد که شکل تکامل یافته و

دژخیمانه آن را باید در قالب فرقه رجوی جستجو کرد. جریان التقاط را باید در فرآیندی تاریخی در یک منحنی نظام‌یافته معرفتی و مفاهیم بنیادین معرفتی و نحوه تشخیص معرفت در سازمان مورد مذاقه قرار داد. درک و شناخت نظام دانایی (معرفت) در سازمان بسیار پیچیده و کاملاً ریشه‌دار است و رگه‌های آن در مسیر تفکر و ساحت اندیشه اجتهادی و تقابلی با نص، قابل رؤیت است. شناسایی خاستگاه شناختی و مدل ذهنی گروه تروریستی سازمان فرقه‌ای رجوی و نحوه ورود مؤلفه‌های نفوذشناختی (جنگ‌شناختی) در این گروه می‌تواند ابعاد کنش‌مندی این فرقه و رهبران آن را تبیین کند. مدل ذهنی-تصویری درونی از واقعیتی بیرونی، مفروضاتی که به شدت در ذهن رسوب کرده و تصویری از جهان پیرامون خویش داریم که در ذهن خود آن را حمل می‌کنیم. نظام مفهومی ذهن انسان که اندیشه و کردار آدمی بر آن استوار است در ذات خود ماهیتی استعاری دارد. اما از آن‌جا که دسترسی مستقیم به آن در حالت عادی مقدور نیست، برای کشف ساختار این نظام می‌توان از بازنمود، زبان و طرح مفاهیم و استعاره‌ها بهره جست. زبان‌شناسان شناختی معتقدند زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را منعکس می‌کند. بنابراین مطالعه شناختی از این نگاه، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه مفاهیم و رفتار می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و اندیشه‌ای که دارای نظام و ساختار است پی برد. مدل‌های ذهنی ممکن است به صورت «دامی» باشد که فرد در چهارچوب آن اسیر می‌شود. خودپنداری‌های غلط (الیناسیون) افراد را تهدید می‌کند، چرا که در صورت التقاط به یک‌سری مفروضه‌های بنیادین، این مفروضه‌ها در نقش هدایت‌کنندگی

اعمال افراد به ایفای نقش می‌پردازند و از سوی دیگر تأثیرپذیری از آن‌ها بر نحوه برداشت فرد از خود تأثیر می‌گذارد.

فعال شدن طرح‌واره‌های ناکارآمد و ناقص که در طول سالیان تجارب فردی شکل گرفته‌اند، فرد را مستعد سوگیری در ارزیابی، قضاوت و تفسیر تجارب روزمره می‌کند.

سازمان مجاهدین خلق پس از تحولات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در گنشی بسیار خطرناک مبتنی بر بن‌مایه‌های معرفت شکل یافته با مختصات بالا توانست قبل از هر چیز نقشه شناختی بسیار پیچیده و به شدت ابتکاری را در سازمان نفاق و جامعه بردگان اشرف طراحی و اعمال کند. همه واقعیات در ساحت عینیت به تمام ذهنیت مسخ شده، در سازمان بت شده در تمامی آحاد فرقه به شکل ممتازی نهادینه شود. به تعبیری سازمان به شکل تمام‌عیار جای خدا و معارف را گرفت و به خاستگاه شناختی تبدیل شد و نحوه درک و تفسیر موضوعات از سوی افراد و منابع و ریشه‌های شکل‌گیری این درک را از آن خود کرد. این خاستگاه شناختی مصدر پمپاژکننده «ذهنیت» است.

مسعود رجوی و سازمان فرقه‌ای‌اش به شکل مژورانه‌ای توانست به منبع و خاستگاه شناختی در فرقه خویش تبدیل شود و بر این اساس و مدل، سازمانی را طراحی کند که به تولید انسانی منجر گردید که تمام عین و ذهن و روح و جان خود را در اختیار این نظام معنایی قرار دهد. بازماندگان فرقه، امروز پس از فراز و فرودهای دهش‌ناک، دیروز خود را لب می‌گشایند و از طریق خویش‌گویی و خودگویی راوی روایت حوادث قلعه «الموت» مدرن امروزمین فرقه رجویه هستند که در گونه و قالب‌های بیانی و نوشتاری هیولای «فرقه رجویه» باز می‌گویند.

سرکارخانم مریم سنجابی یکی از بازماندگان این قلعه اسرارآمیز فرقه رجویه می‌باشند که لب به بیان حقایق و رمز و راز نهان‌خانه فرقه گشودند. کتاب سراب آزادی اولین گفته‌ها و شنیده‌ها نیست، لیکن هریک می‌تواند زوایای خفیه این فرقه ضالّه را برملا سازد. کتاب مشتمل بر هشت فصل تنظیم شده است.

فصل اول به مرور وقایع سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰، فصل دوم به وقایع سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲، فصل سوم به انتقال رجوی و اعضای سازمان به عراق در سال ۱۳۶۵، فصل چهارم به اعلام انقلاب ایدئولوژیک درونی و اعلام بندهای مختلف، فصل پنجم به حمله آمریکا به عراق و تحولات سازمان در سال ۱۳۸۲ و ورود نیروهای آمریکایی به کمپ اشرف و بحران و شروع فروپاشی تشکیلات سازمان، فصل ششم به حضور خانواده‌ها در پشت کمپ اشرف و شروع روند تعطیلی کمپ اشرف و انتقال به کمپ لیبرتی، فصل هفتم به خروج نیروهای آمریکایی از کمپ اشرف و تنش در روابط سران سازمان با نیروهای عراقی و فصل هشتم به فرار و رهایی از فرقه رجوی می‌پردازد.

کتاب بالغ بر ۶۰۰ صفحه به زیور طبع آراسته شده است که به همت انتشارات انجمن پیشکسوتان سپاس منتشر می‌گردد. مطالعه این کتاب در قالب بیانی روان و بی‌تکلف توسط سرکارخانم مریم سنجابی از چند منظر قابل توجه است:

- ۱- تجربه‌نگاری فردی از سازمان و فرقه رجوی که شناختی درون‌متنی، تفهیمی و از داخل به فرقه دارد.
- ۲- کالبدشکافی جریان فرقه در کتاب فوق موضوعات متعددی را برای پژوهشگران جریان‌شناسی رمزگشایی می‌کند.

۳- بیان این خاطرات با روایت‌کننده روایت‌های درون سازمانی می‌تواند مدل و انگاره‌های سازمان‌های تروریستی_فرقه‌ای از جمله منافقین را رمزگشایی کند و از طریق این رمزگشایی، هندسه معرفتی و مدل مهندسی و مدیریت درون‌متنی جامعه هدف را مورد مکاشفه و شناسایی قرار دهد.

در پایان امید است این کتاب و بذل و مساعی جمیله انجمن پیشکسوتان سپاس در انتشار آن تلاش و خدمتی متواضع و ان‌شاءالله مقبول به ساحت مقدس شهدای مظلوم و جانبازان حقد و کینه نفاق باشد.

ان‌شاءالله

انجمن پیشکسوتان سپاس

بهار ۱۳۹۶

مقدمه نویسنده

روزها و لحظه‌ها بی‌انتظار می‌گذرند و همه انسان‌ها در این قطار، شتابان باهم مسیر زندگی را طی می‌کنیم. روزهای بهاری می‌آید و از پس آن تابستان گرم و پاییزهای غمگین و پرخاطره شاید هم بی‌خاطره و زمستانی سرد....

با گذر روزها چه برای ما باقی می‌ماند و از این دنیا چه می‌خواهیم؟ خوشبختی، عشق، محبت، امید یا ثروت و زندگی، خاطره‌ها و یا لحظه‌های زیبا و دوست‌داشتنی که شاید سال‌ها فراموش نکنیم. وقتی به سال‌های کودکی برمی‌گردم، آن روزها که مدرسه می‌رفتم، عاشق این بودم که معلم خوبی شوم. چون خانم معلم را خیلی دوست داشتم برای من بهترین الگو بود. کمی که بزرگ‌تر شدم دوست داشتم قاضی یا وکیل شوم و بعد هم علاقه به شیمی پیدا کردم و دوست داشتم در رشته شیمی دانشمند شوم. دوازده سیزده سالم بود که یک‌باره مسیر زندگی‌ام عوض شد. اسیر طوفانی ناخواسته شدم و چون برگ سرگردانی در

گرداب، مسیر زندگی‌ام تغییر کرد. سالیان دراز اسیر نادانی، بی‌تجربگی، آرزوها و رؤیاهایی شدم که هیچ‌گاه به واقعیت نپیوست.

با اینکه روزی عاشق تحصیل بودم و همیشه در درس و مدرسه هنرجوی ممتازی بودم و می‌خواستم ادامه تحصیل بدهم. تحت‌تأثیر فضای شکل‌گرفته در انقلاب سال ۱۳۵۷ بدون هیچ تجربه‌ای وارد فعالیت‌های به‌ظاهر سیاسی شدم، راهی که به خاطر کم‌تجربگی مسیر زندگی‌ام را کاملاً تغییر داد و روزی متوجه شدم تمام عشق و آرمانم سازمانی تروریستی با رویکرد فرقه‌گرایانه شده که درهای ورودی آن طلایی و آسمانش زیبا و پرستاره به نظر می‌رسید اما همه درون زندانی بی‌سروته بود.

سال‌های اول انقلاب بود و همه جوان و پرشور و غرق در رؤیاهای خوب و پاک بودند. به دلیل بافت مذهبی خانواده و فضای سیاسی آن روزگار، من هم می‌خواستم در آرزوها و رؤیاهایم انسانی خوب و فداکار باشم. تصمیم گرفتم هرچه را که برای خودم می‌خواهم کنار بگذارم و فراموش کنم و پشت سرم را هم نگاه نکنم و به مبارزه فکر کنم.

عشق و ایمان به آزادی و حسن نوع‌دوستی بد نیست. فداکاری بد نیست. دوست داشتن دیگران و کمک به انسان‌ها و مبارزه برای آزادی بد نیست، حتی اگر آدم جانش را هم از دست بدهد هرچند که سخت باشد. اما اسارت در دام تزویر و ریا و قدرت‌طلبانی که ادعاهایشان با عملکردشان متفاوت بود، روح و روان و زندگی‌ام را نابود کرد و آنگاه که پس از سال‌ها به گذشته می‌نگرم جز سراب و سیاهی، چیز دیگری یافت نمی‌کنم.

وقتی دیپلم گرفتم و در کنگور قبول شدم بهترین روزهای زندگی را تجربه می‌کردم، زیبایی‌های زندگی و حسن دوست داشتن، جوانی و آرزوی تحصیل در رشته مورد علاقه همچنان در سرم بود. اما سازمان مجاهدین خلق که

هیچ شناختی از آن نداشتم تمام ذهن و قلب مرا تسخیر کرده بود.
به آن درهای طلایی رسیدم و فکر می‌کردم گم‌گشته سالیان زندگی‌ام را
پیدا کردم و خوشبخت‌ترین فرد روی زمین هستم که این سعادت نصیب شده
است. ولی افسوس که سالیان درازی را در وحشت و شکنجه جسمی و روانی
گذراندم.

سازمانی که انتخاب کرده بودم، هدف و اعتقاداتش را آزادی، عشق به
زندگی، رسیدن به جامعه بدون طبقه توحیدی! برابری و عدالت اجتماعی و
رفاه برای همه مردم اعلام می‌کرد. با خودم فکر می‌کردم خب یک عده در
این دنیا باید فدا شوند تا بقیه به آرزوهایشان برسند، روی اعتقاداتم بسیار
جدی بودم. اما چه شد؟

هر کس در دنیا حق زندگی و انتخاب و عشق و آزادی دارد و این حقوق
انسانی و طبیعی هر فردی در این دنیاست، از پیر و جوان گرفته تا کوچک
و بزرگ. شاید این کلمات ساده باشند و شما بارها آن را شنیده باشید ولی
تقریباً به‌طور نامحسوس و پیچیده‌ای در طول سال‌ها کم‌کم متوجه می‌شویم
اگر آدمی هرچند هم که باهوش و با درایت باشد و بدون واقع‌گرایی و فقط
با احساس بخواند زندگی کند، بدون شک همه آن‌ها را از دست خواهد داد
و همواره اسیر و گرفتار کسانی خواهد شد که ممکن است این اختیارات را از
او سلب کنند و سالیان متوجه این موضوع نشود و به آن عادت کند.

فکر می‌کنم یکی از باارزشترین مواهب زندگی، داشتن مشاورین مناسب،
مطالعه و اسیر نشدن در سراب‌های جوانی و بیش از هر چیز پذیرفتن
واقعیت‌های زندگی است.

چون شما هم‌وطنان عزیزم و جوان‌های این مرزوبوم هستید و برای همه
شما انسان‌های شریف و آزاده ارزش قائلم می‌خواهم همه تجربیاتم را در

اختیار شما بگذارم.

می‌خواهم بگویم فرصت‌های زندگی و انتخاب‌های حساس خودتان را به راحتی از دست ندهید و اسیر رؤیاهای سراب‌گونه از هر نوعی که فکرتان را می‌کنند نشوید، نگذارید در زندگی شما هم سرتان به سنگ بخورد و بدبختی‌ها را خودتان تجربه کنید. تجربه‌ها زیاد و فرصت‌ها کم است. می‌توانید انتخاب صحیح داشته باشید و با کمک گرفتن یا مطالعه و استفاده از فرصت‌های بیشتر برای اعتقادات و انتخاب مسیر زندگی‌تان با احتیاط بیشتری تصمیم بگیرید و تجربه‌های تلخ و غم‌انگیز نداشته باشید.

من به عنوان کسی که اسیر سازمان مجاهدین شدم در این مسیر غلط، بهترین و عزیزترین دوستان و افراد زندگی‌ام را از دست دادم و الان به خاطر شما هم وطنانم تجربیات تلخ را بازگو می‌کنم تا شاید افراد دیگری، هرچند اندک مثل ما اسیر مرام‌ها و گروه‌های فرقه‌گونه غیرانسانی و ضد بشری نشوند.

خدا را شکر می‌کنم که در نهایت توانستم خودم را از آن رها کنم و الان یک وظیفه به عهده‌ام است و آن هم روشنگری برای نسل جوان ایرانی و همین‌طور تمام آزادگان در سراسر دنیا است.

بعد از پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، فضای سیاسی و اجتماعی در ایران شور و حال تازه‌ای گرفته بود و مردم در فعالیت‌ها و تگاپوی جدیدی وارد شده بودند. در نگاه همه برق امید و شادی موج می‌زد. در این میان جوانانی که در کوچه‌ها و خیابان‌ها و محله‌ها سعی در حفظ انقلاب نوپای خود داشتند، از همه پرشورتر و پرانرژی‌تر بودند. به هرکسی که می‌رسیدی از امیدها و آرزوهای نو سخن می‌گفت. از ایران جدید با آینده‌ای که برای آن تصور می‌شد و از افتخار و عزت انقلابی و اسلامی صحبت می‌شد. همه

از شور و عشق و محبت سرشار بودند و از کینه، نفرت، جنگ و عداوت خبری نبود.

در همان اوایل انقلاب هزاران نوجوان و جوان بدون فرصت برای مطالعه کافی و شناخت ماهیت واقعی سازمان‌های سیاسی برآمده از انقلاب در فضای شور و شوق انقلابی و تحت تأثیر شرایط آن روزگار جذب آن سازمان‌ها شده بودند و به آنان پیوستند.

در آن روزها سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی که به‌تازگی اعضا و باقیمانده هسته مرکزی‌شان توسط همین مردم و به قول خودشان خلق به‌پا خاسته، آزاد شده بودند، به‌سرعت آزادکنندگان خویش را فراموش کردند و در توهم روشنفکرانه، همچنان از توده‌ها و به قول خودشان خلق، جدا ماندند و بجای آن به سرعت شروع به عرض‌اندام‌های کودکانه کردند.

من در حوالی سال‌های ۵۸ و ۵۹ جذب سازمان مجاهدین شدم و فکر می‌کردم که راه درستی را در پیش گرفتم و مسیر حق را انتخاب کردم، اما حال که به مسیر طی شده و به آن روزها می‌نگرم به دلیل حضور بیست و چهار ساله‌ام در این سازمان و مطلع شدن از بسیاری حقایق و زوایای پنهان اکنون نگاه ژرف‌تر و دیدی واقع‌بینانه به دور از شور و هیجان جوانی پیدا کردم.

طی سال ۱۳۶۰ که ایران درگیر یک جنگ ناخواسته و نفس‌گیر با عراق بود، سازمان مجاهدین خلق اعلام مبارزه مسلحانه کرد. البته سازمان به این اکتفا نکرد و در سال ۱۳۶۵ طی یک مذاکره و پیوستن به جبهه مقابل ایران و رفتن در دامن صدام حسین دایره خیانت خود را کامل کرد و در حقیقت بایی جدید برای قربانی کردن جوانان ایران باز نمود. رجوی در همان سال ۱۳۶۰ وقتی که شرایط سخت و دشوار شد، اعضا و

هوادارانش را در میان آتش و خون و آشوبی که خود به‌پا کرده، رها نمود و خودش به فرانسه گریخت.

یکی از جاروجنگال‌هایی که در همان سال‌های اول انقلاب توسط سازمان مجاهدین به راه افتاده بود، بحث اجباری شدن حجاب زنان بود. سازمان عنوان می‌کرد با این امر مخالف است و نبایستی این حکم داده می‌شد. اما در درون تشکیلات، از همان ابتدا به همه خانم‌ها چه مذهبی و چه غیرمذهبی حکم شده بود که روسری داشته باشند و حجاب نه تنها برای همه زنان مسلمان عضو سازمان اجباری بود، بلکه برای سایر ادیان که به سازمان می‌پیوستند، نیز اجباری بود. حکم بود که زنان باید در محل‌های جداگانه و ایزوله باشند، حتی در ماشین‌ها که سوار می‌شدند هیچ مردی نباید سوار می‌شد. در محل کار و آموزش، در سالن‌های غذاخوری و در جلسات بین مردان و زنان جداسازی کامل اعمال و اجرا می‌شد. رجوی داد از نبود آزادی در ایران سر می‌داد، اما در کمپ اشرف افراد حتی اجازه صحبت با یکدیگر را نداشتند، حق استفاده آزادانه از وسایل ارتباط جمعی را نداشتند، حتی حق آزادانه فکر کردن را هم نداشتند.

در کمپ اشرف برای مدت بیش از ۲۵ ساله از تلویزیون و رادیو، ماهواره و روزنامه و تلفن و تردد به شهر و... هیچ خبری نبود. در آنجا هیچ مرجع قانونی وجود نداشت و سالیان دراز صدای کودکی در آنجا شنیده نمی‌شد. خانواده‌ای وجود نداشت و زنان و مردان حق دوست داشتن، ازدواج و تشکیل خانواده نداشتند.

رجوی از زندان و شکنجه در ایران می‌گفت و حاله اینکه من خود شاهی زنده هستم که سه ماه در زندان‌های رجوی شکنجه شدم. او به‌خاطر تضادهای لاینحل موجود در سازمان و موج اعلام جدایی و بن بست‌های استراتژیکی

که گریبان‌ش را گرفته بود، برای نسق کشیدن از اعضا با ادعای وجود افراد نفوذی در سازمان، حدود پانصد نفر از اعضای مرد و حدود دویست تن از اعضای زن خود را به دلیل نگرانی از فروپاشی تشکیلات و اینکه مبادا در بین این افراد کسی نفوذی باشد به مدت سه تا چهار ماه زندانی و شکنجه نمود. البته تشکیلات زندان و بازداشت در همه دوره‌های زندگی در بین سازمان مجاهدین وجود داشت. سازمان از سال ۱۳۷۴ رسماً خروج افراد از تشکیلات را ممنوع اعلام کرد و از آن پس هر نفری که قصد خروج داشت درون تشکیلات به شدیدترین شکل به بند کشیده یا به زندان مخوف ابوغریب عراق فرستاده می‌شد.

سازمانی که در مجامع عمومی حقوق بشری خود را مدافع حقوق بشر می‌نامید اعضایش را حدود بیست و پنج سال در پادگان اشرف بدون دسترسی به دنیای آزاد و خانواده زندانی نموده بود و ده‌ها نفر برای نجات خویش از قلعه مخوف اشرف جان خود را از دست دادند.

امید دارم در این نگاشته ضمن بیان خاطرات تلخ روزهای حضور در سازمان مجاهدین خلق، روندی دقیق از سیر رفتاری آن با اعضا را شرح دهم تا نسل‌های جدید ماهیت شفاف یک گروه با رویکرد فرقه‌گرایانه را به سادگی لمس نمایند.

مریم سنجابی

تابستان ۱۳۹۴

فصل اول

مرور وقایع سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰

مروری مختصر بر رویه سازمان مجاهدین خلق از ابتدای انقلاب

از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ بر اساس شواهد مستند و جریاناتی که کم‌وبیش از آن مطلع می‌شدیم رجوی از همان ابتدا اعتقادی به انقلاب ایران نداشت و آن را قیام می‌نامید، در تمامی آموزش‌های سازمانی سال‌های بعد این موضوع را فرامی‌گرفتیم که مسعود رجوی بایستی رهبر انقلاب ایران می‌شد و او تنها کسی است که شایستگی ریاست جمهوری و به دست گرفتن سکان رهبری ایران را داشته است.

در ابتدای انقلاب برخی مواردی که با نام مجاهدین خلق کلید خورد و به شفاف‌سازی ماهیت آن در فضای عمومی کشور منجر شد را می‌توان این‌گونه قلمداد کرد:

- تلاش برای انحلال ارتش و تشکیل ارتش خلقی
- جاسوسی برای شوروی از طریق افرادی همچون سعادت‌ی
- جمع‌آوری اطلاعات و نفوذ اعضا در نهادهای دولتی و انقلابی به صورت مخفیانه

- رد قانون اساسی، مخالفت و رأی ندادن به آن و دستور به اعضا برای رأی ندادن

- مخالفت با هر نوع قوانین و ساختار جدید از قبیل حکم حجاب اسلامی

- ایجاد تجمع‌های مختلف برای زیر سؤال بردن انقلاب و ایجاد آشوب در اوضاع سیاسی کشور

- ایجاد تضاد و تفرقه بین رئیس‌جمهور وقت با سران نظام و کشاندن وی به سمت خود تا حدی که بنی‌صدر را به همکاری و فرار واداشت.

- نگهداری سلاح و مهمات برخلاف قانون و مسلح ماندن

- برگزاری تظاهرات ضد دولتی باهدف براندازی

- اعلام مبارزه مسلحانه و قیام برای سرنگونی انقلاب نوپای ایران

- پیوستن و همکاری با عراقی که در حال جنگ با ایران بود

تمام این موارد از سال ۱۳۵۸ به شکل قهرآمیز و با تهدید و تحقیر در روزنامه‌های ارگان سازمان مجاهدین به چاپ می‌رسید.

در همان زمان کوتاه فرصت زیادی برای بررسی و ارائه ساختار و ماهیت اصلی تشکیلات نبود. تقریباً بعد از گذشت چند ماه همواره در نشریات و مقالاتی که از طرف سازمان درج می‌شد به این مطلب برمی‌خوردیم که دو اسلام وجود دارد. اسلام انقلابی تشیع و اسلام ارتجاعی. به‌صورت مستمر این موضوع را در ذهن ما پمپاژ می‌کردند که ما دارای اسلام انقلابی هستیم. صرف‌نظر از اینکه هیچ‌گونه فرصت تحقیق و یا بحث علمی در آن زمان برای ما ایجاد نمی‌شد، بعدها ما متوجه شدیم که این تئوری‌ها همه به دوراز حقیقت بوده، یک اسلام و یک تشیع بیشتر وجود ندارد و اگر هم سازمان مجاهدین بنایش را بر این محور گذاشت

که مدلی دیگر از اسلام را برگزیده و ایدئولوژی خودش نموده، آن دیگر اسلام نبود و التقاطی از چند تفکر به حساب می‌آمد که به شخص رجوی و اوامرش ختم می‌شد. چرا که اسلام قوانین ثابت و روشنی دارد. آن زمان بر اساس تهدیدهای مستمر سازمان و وضعیت نگران‌کننده ظاهری یک پاسخ هوشیارانه نیز از سوی رهبر انقلاب ایران آیت‌الله خمینی [ره] به سازمان داده شد.

به دنبال این موضوع سازمان اقدام به بستن دفاتر علنی خود در سراسر ایران نمود و نشریه مجاهد را برای مدتی نیز تعطیل کرد، ولی همچنان تهدیدها و لحن جنگجویانه‌اش به شکل گسترده‌تری ادامه داشت و کمی بعد نشریه مجاهد نیز به‌طور مخفیانه و غیرقانونی چاپ و توزیع شد و فعالیت‌ها و تحقیرها و تهدیدات علنی نسبت به حکومت در سراسر کشور ادامه یافت.

پس از اینکه رجوی رأی به قانون اساسی نداد و آن را تحریم نمود و مانع رأی دادن هواداران شد، با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدای ریاست جمهوری شد. کاندیدای مطرح دیگر انتخابات بنی‌صدر بود. بنی‌صدر مواضع لیبرالی داشت و در غرب تحصیل کرده بود. البته رجوی به دلیل اینکه خود را تنها انقلابی و سزاوار رهبری ایران می‌دانست و از ابتدای پیروزی انقلاب نیز همین ایده را پیش می‌برد، در سخنانش بیان می‌کرد جناح حاکم دارای دو بخش است «جناح ارتجاع» و «جناح لیبرال» و بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران را جز جناح لیبرال محسوب می‌کرد. او بر این اساس می‌گفت ما بایستی این دو جناح را از هم جدا نموده و لیبرال‌ها را به سمت خود بکشانیم و حداکثر استفاده را از تضاد بین آن دو ببریم.

بر همین اساس وی برای دو شقه کردن نظام تلاش و کارشکنی زیادی می‌کرد. البته حتی اتخاذ همین سیاست نیز بر اساس شخصیت واقعی رجوی یعنی همان ماکیاولیسم افسارگسیخته بود و الا سایه همین بنی‌صدر را هم با تیر می‌زدند. آنها به ما می‌گفتند که با همراه شدن بنی‌صدر و پیوستن او به ما نیروهای طرفدار وی خودبه‌خود با ما همراه خواهند شد و جمعیت سازمان به ابعاد گسترده‌ای خواهد رسید و در نتیجه به قدرت بیشتری دست خواهیم یافت.

به‌علاوه عنوان می‌شد، این پیوستن مشروعیّت عمومی و بین‌المللی بنی‌صدر را نیز برای سازمان به ارمغان می‌آورد. این بود که در تمامی موضع‌گیری‌ها و صحبت‌ها در آن مقطع او را مورد خطاب قرار داده و سعی در بزرگ کردن و هر چه علنی‌تر کردن اختلافات بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی می‌کرد. در حالی که آن زمان ایران از طرف عراق نیز مورد تهاجم واقع و وارد جنگی ناخواسته شده بود، بنی‌صدر به فرماندهی کل قوا منصوب شد. او شاید در اوایل واقعاً علاقه‌ای برای به آشوب کشیده شدن وضعیت داخلی ایران در آن شرایط را نداشت ولی تهدیدها و فعالیت‌های کارشکنانه سازمان حتی یک روز قطع نمی‌شد و بنی‌صدر را هر روز تحت فشار بیشتر قرار می‌داد.

سرانجام بنی‌صدر در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ که به مناسبت سالگرد فوت مصدق در دانشگاه تهران سخنرانی داشت با اعلام مواضعی علنی علیه جمهوری اسلامی راهی بی‌بازگشت را انتخاب نمود و در مقابل انقلاب ایستاد. سازمان به طرز زیرکانه‌ای تمام اعضا را برای شرکت در این سخنرانی فرستاده بود که همه نیز شعار «بنی‌صدر بنی‌صدر حمایت می‌کنیم» سر دادند. این سیاستی بود که به همه ما هواداران در آن

زمان نیز ابلاغ شده بود که در هر تجمعی با شعار حمایت از بنی صدر حاضر شویم تا اینکه او به مرحله‌ای برسد که رسماً جلوی حکومت ایستاده و با سازمان متحد شود. بالاخره در سخنرانی ۱۴ اسفند بنی صدر در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفت و در سخنان تندوتیزی که علیه جریان مذهبی و اصیل انقلاب نمود عملاً در سمت سازمان قرار گرفت و همین موضوع زمینه‌ساز جدایی رسمی وی شد. رجوی پس از کشاندن بنی صدر به سمت خود و به دنبال وقایع آن روز که منجر به تیره شدن بیشتر روابط او و سایر سران حکومت شد، فکر می‌کرد اکنون بسیار قوی شده و نیروهایش را نیز به عنوان حامی خود خواهد داشت. رجوی بعد از آن وقایع در مصاحبه‌های خود، سران حکومت را تحت عنوان «جبهه مشترک ارتجاع»، مخاطب قرار داده و تهدیدهای خود را خشونت‌آمیزتر و علنی‌تر اعلام می‌کرد. تا جایی که به‌طور ضمنی متذکر شد که اگر در مقابل خواسته‌های وی کوتاه نیایند به‌زودی جنگ مسلحانه آغاز خواهد شد و مسئول عواقب آن نیز «آیت‌الله خمینی [ره]» خواهد بود.

با این اوصاف تظاهرات خشونت‌آمیز در بهار ۱۳۶۰ شروع شد، در این مرحله سعی می‌شد با برپایی تظاهرات گسترده و خیابانی به مدل تظاهرات سال ۵۷! خط براندازی انقلاب پیش برود.

حتی در این زمان سازمان طرحی برای حمله حساب‌شده به محل اقامت رهبر ایران در «جماران» داشت و طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی [ره] در تاریخ دوازده اردیبهشت ۱۳۶۰ نوشت: «اکنون اگر سوءتعبیر نشود ما و کلیه هوادارانمان در تهران نیز که قشری از اقشار ملت هستیم بدین وسیله تقاضا می‌کنیم تا برای بیان

مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات و اثبات مطالب فوق‌الذکر بدون هیچ‌گونه تظاهر و درنهایت آرامش به حضورتان برسیم. به گمان ما این می‌تواند یک رویداد مهم تاریخی محسوب شود.»

آیت‌الله خمینی با آگاهی از ماهیت سازمان، در پاسخ به مجاهدین عنوان کردند: «شما سلاح‌هایتان را تحویل دهید، لازم نیست شما تشریف بیاورید، من خودم نزد شما خواهیم رسید.»

به این ترتیب وی مشخص نمود که مسلح ماندن اعضای سازمان غیرقانونی است و با زیرپا گذاشتن قوانین کشور نباید انتظار داشته باشند که در مقابل آنان عملی متقابل نیز انجام نگیرد و هر عمل دوستانه مشروط به اجرای قانون است.

در دوران انقلاب و هنگام حمله به پادگان‌ها تعداد بسیار زیادی سلاح به دست مردم افتاده بود. چندی بعد از پیروزی انقلاب، شورای انقلاب طی فراخوانی از همه خواسته بود چنانچه سلاح از این پادگان‌ها به غنیمت برده‌اند، آن‌ها را به کمیته‌های جمع‌آوری سلاح که تشکیل می‌شود تحویل دهند. تشکیلات سازمان مجاهدین با استفاده از این فرصت کمیته‌ای موازی در دانشگاه تهران تشکیل داد و سلاح‌ها را از مردم تحویل گرفتند و به انبارهای مخفی سازمان ارسال کردند. البته این تنها یکی از راه‌های تهیه سلاح بود و تمامی سلاح‌هایی که در نبرد بیست و دو بهمن و تصرف پادگان‌ها به دست هواداران افتاده بود، حفظ و نگهداری می‌شد. به‌طوری‌که با آغاز و اعلام جنگ مسلحانه تشکیلات توانست اکثر نیروهای خود را به سرعت مسلح کند!

سازمان بنا به تحلیل خود فکر می‌کرد اکنون با کشاندن بنی‌صدر به سمت تشکیلات تمامی یازده میلیون رأی‌دهنده وی نیز پشت

امنیت بدون مرز ۱



انجمن پیشگوتان بهاس

مریم سنجابی از اولین ماه‌های پیروزی انقلاب، زمانی که تنها ۱۲ سال داشت، با تشویق‌های برادرش با سازمان مجاهدین خلق آشنا می‌شود و خیلی زود به هواداری و بعد عضویت این سازمان در می‌آید. چند سال بعد وی به همراه برادرش به ترکیه می‌رود تا از آنجا وارد تشکیلات منافقین در عراق گردد. ورود سنجابی در سال ۱۳۶۵ به ترکیه، آغاز زندگی وی در تشکیلات رجوی است که ۲۵ سال او را از خانواده و حتی برادرش جدا می‌کند. وی در طول سال‌های عضویت در تشکیلات منافقین در بخش‌های مختلفی از جمله نظامی، پرسنلی، اطلاعات، پشتیبانی و... فعالیت کرده و حتی به عضویت شورای ملی مقاومت و شورای رهبری سازمان نیز در می‌آید. تنوع بخش‌های فعالیت وی در سازمان رجوی به خصوص حضورش در بخش اداری و پرسنلی پادگان اشرف باعث شده که وی اطلاعات، آمار و ارقام دقیق و مستندی از تشکیلات منافقین داشته باشد تا امروز که بعد از رهایی از این تشکیلات تصمیم به افشاگری و روشن‌گری علیه این فرقه تروریستی گرفته است، دانسته‌ها و مشاهداتش را به خدمت بگیرد.